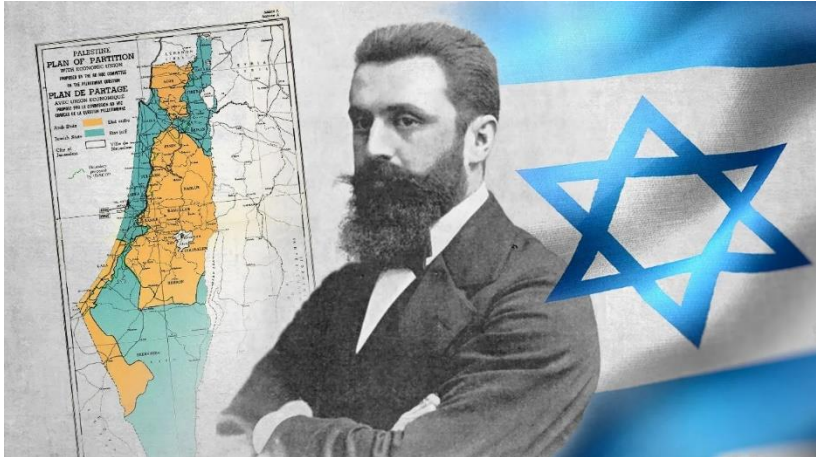


# صهیونیسم و مسئله‌ی فلسطین

سعید رهنما



صهیونیسم ایدئولوژی و سیاست پرنفوذ و قدرتمند ناسیونالیسم یهودی است که از اواسط قرن ۱۹ در جهت ایجاد یک موطن یهودی برای یهودیان پراکنده در جهان به وجود آمد و هم‌اکنون جان‌مایه‌ی حکومت اسرائیل و حامیان جهانی آن است. برای بررسی ایدئولوژی و سیاست صهیونیسم ناچار باید نگاهی سریع به تاریخ یهودیت و مسائلی که قوم یهود با آن مواجه بوده است بیندازیم.

قدمت دوران باستانی قوم یهود به حدود ۱۲۰۰ سال قبل از میلاد مسیح می‌رسد. کتاب مقدس یهودیان، تورات و دیگر بخش‌هایش، یا به اصطلاح مسیحیان، کتاب عهد عتیق، که متن نهایی آن طی قرن‌ها تکمیل شد، داستان قوم یهود از ابراهیم تا موسی، و کمی بعد از آن را توضیح می‌دهد. ابراهیم که اولین کسی است که به‌عنوان عبری یا یهودی خوانده می‌شود، در جست‌وجوی مراتع بهتر از بین‌النهرین به سوی کنعان مهاجرت می‌کند. سرزمین کنعان (یا سرزمین بنفش) که یونانی‌ها آن را فنیقیه می‌نامیدند، یکی از مهم‌ترین مسیرهای تجاری جهان در جوار بزرگ‌ترین امپراتوری آن زمان یعنی مصر بود و مردمان بسیاری از جمله سامی‌ها (سِم یا شِم، فرزند نوح و پدر بزرگ ابراهیم که به روایت تورات یهودیان و اعراب از او منشاء گرفته‌اند) به آن منطقه‌ی پررونق مهاجرت می‌کردند. واضح است که این کوچ هم بخشی از آن مهاجرت‌ها بوده، با این تفاوت که به روایت تورات، یَهُوه (خدا) به ابراهیم فرمان می‌دهد که از سرزمین خود به سرزمینی که او نشان خواهد داد مهاجرت کند، سرزمینی که بر آن برکت ارزانی خواهد کرد و ملتی بزرگ خواهد ساخت؛ «این سرزمین را از نهر مصر تا نهر عظیم یعنی فرات به نسل تو بخشیده‌ام.» (سفر پیدایش، باب ۱۵، بند ۱۸)، و «ابراهیم هر آینه امتی بزرگ و زورآور پدید خواهد آمد و جمیع امت‌های جهان از او برکت خواهند یافت.» (سفر پیدایش باب ۱۸، بند ۱۸)

در این‌جا وارد صحت‌وسقم روایت‌های مذهبی نمی‌شویم، مثلاً این‌که چرا خدا چند هزار سال صبر کرد تا قوم برگزیده‌ی خود را انتخاب کند؟ قبل از یهودیان، تمدن‌های باستانی بسیاری در این قسمت از منطقه‌ی خاورمیانه که به «هلال

حاصل‌خیز» (از شرق رود دجله در عراق تا غرب رود نیل در مصر) معروف بود، وجود داشتند: سومر و آکاد، ۵۳۰۰ تا ۱۷۰۰ قبل از میلاد؛ مصر باستان ۳۱۰۰ تا ۳۰ قبل از میلاد؛ امپراتوری بابل قدیم و جدید، ۱۸۹۴ تا ۳۳۳ قبل از میلاد؛ هیتی‌ها، ۱۶۵۰ تا ۱۲۰۰ قبل از میلاد؛ فنیقی‌ها، ۱۵۵۰ تا ۳۳ قبل از میلاد؛ آشوری‌ها، ۱۲۵۰ تا ۶۱۲ قبل از میلاد؛ فیلیس‌تین‌ها، ۱۲۰۰ تا ۸۰۰ قبل از میلاد؛ اسرائیل و یهودای باستان، ۱۲۰۰ تا ۵۸۶ قبل از میلاد. به علاوه مذهب یهود که قدیمی‌ترین مذهب ابراهیمی است، قدیمی‌ترین مذهب تک‌خدایی نیست و مذاهب کنعانی، خدای الوهیم و بعل (از ۳۰۰۰ قبل از میلاد)، و اهورا مزدا در مذهب ایران قدیم، میترائیسم (۱۴۰۰ قبل از میلاد) از آن قدمت بیشتری دارند. بسیاری سؤال‌های دیگر در مورد روایت‌های کتاب مقدس، از آن جمله بروز طاعون در سرزمین موعود و خروج ابراهیم همراه با زن نازای‌اش به مصر و بازگشت مجدد او، تولد اشمائیل از ندیمه‌ی همسرش، و نهایتاً بارور شدن ناگهانی همسرش سارا در ۹۹ سالگی (خود ابراهیم در ۱۰۰ سالگی) و تولد اسحاق که قوم بنی‌اسرائیل را پایه‌گذاری می‌کند.

مسئله این جاست که پاره‌ای یهودیان آرتدکس به‌ویژه اولترآرتدکس که خوانشی تحت‌اللفظی یا کلام‌به‌کلام از متون مقدس دارند و آن‌ها را کلام آسمانی می‌پندارند، به استناد همین چند باب بر این باورند که خدا این سرزمین بین دو رود را به آن‌ها داده و وظیفه‌ی مذهبی آن‌ها این است که آن را از غاصبین آن یعنی فلسطینی‌های امروز بازپس بگیرند. چندی پیش سفیر سابق اسرائیل در سازمان ملل، دنی دَنون، از اعضای تندرو حزب لیکود و معاون سابق وزارت دفاع اسرائیل و عضو کنست (مجلس)، در جلسه‌ی سازمان ملل تورات را در دست گرفت و گفت «این سند مالکیت ما بر [این] سرزمین است». این گفته واقعیت خطرناکی است که باور جمع روزافزونی از یهودیان بنیادگرا و تندرو - و نه همه‌ی یهودیان که بعداً اشاره خواهیم کرد - را منعکس می‌کند.

طبق روایت تورات و تاریخ، رویدادهای بسیاری در طول هزاران سال رخ می‌دهد، که مرور خلاصه‌ای از آن از دیدگاه مادی در پی‌نوشت آمده است.<sup>۲</sup>

## تنوع و گوناگونی قومی و عقیدتی

یهودیت، نظیر هر مذهب و ایدئولوژی دیگر هرگز یکسان و یک‌دست نبود. از نظر قومی و نژادی نیز دارای تنوع بوده. هم اکنون نیز در سه گروه «آشکنازی» (اروپایی) «سفاردی» (اسپانیایی)، و «میزراحی» (شرقی و خاورمیانه‌ای، افریقایی-اتیوپی) شناخته می‌شوند. علاوه بر این‌ها، باید به یهودیان «خَزَری» اشاره کرد که تاریخاً متشکل از قبایل و خاقانات با منشأ تُرکی ساکن در منطقه‌ی بین دریای خزر و دریای سیاه بودند. در قرن نهم، یکی از پادشاهان این منطقه به یهودیت گروید و مردمانش هم یهودی شدند، و پس از شکست از روسیه‌ی تزاری پراکنده شده و بسیاری به اروپا رفتند. پاره‌ای یهودیان قشری وجود تاریخی یهودیان خزری را انکار می‌کنند، تا این نظر را القا کنند که همه‌ی یهودیان از یک منشاء واحد عبری سرچشمه گرفته‌اند. از نظر اعتقادی نیز، نظیر دیگر مذاهب، هم یهودیان سکولار، هم خداناباور، و هم یهودیان مذهبی هستند. یهودیان مذهبی، خود برمبنای تعابیر گوناگون از «هالاخا» (قانون مذهبی یهود که متشکل از کتاب مقدس، تورات شفاهی - تلمود، میشنا - و اجماع بزرگان دین است) جریانات مذهبی متنوعی را در طول تاریخ به وجود آوردند که از بحث ما خارج است و من تنها به تفکیک امروزی آن به‌ویژه در رابطه با یهودیان جامعه‌ی امروز اسرائیل و غرب، اشاره می‌کنم:

- یهودیان «اولترا-رتدکس» «حَرَدیم»؛ تندروترین و سخت‌گیرترین بنیادگرایان اند و هالاخا را قوانین الهی می‌دانند که کلام‌به‌کلام آن باید بی‌هیچ کم‌وکاستی اجرا شود. یهودیان «حسیدیک» بخشی از این‌ها را تشکیل می‌دهد. حسیدیسم با آن که در دوران‌های اولیه قوم یهود وجود داشته، اما پیروان کنونی آن عمدتاً پیرو حسیدیسمی هستند که در قرن هجدهم در اروپای شرقی با

لباس‌ها و عادات خاص خود به وجود آمد. دو وظیفه‌ی اصلی آن‌ها دعا خواندن دائمی و نیز زادوولد هر چه بیشتر است. متوسط تعداد فرزندان یک خانوار آن‌ها بیش از هشت فرزند است، و از همین رو ظرف چند سال گذشته از یک اقلیت کم‌اهمیت به یک نیروی سیاسی مهم متشکل از ۱۳ درصد جمعیت اسرائیل تبدیل شده و هم اکنون سهم مهمی در قدرت یافته‌اند. البته در درون آن‌ها جریانات مختلفی نیز وجود دارد، و حتی بخشی از آن‌ها دولت اسرائیل را هم به رسمیت نمی‌شناسند.

- یهودیان «ارتدکس» هم کمابیش همان اعتقادات اولترا-ارتدکس‌ها را دارند، اما با کمی انعطاف در تفسیر و در نحوه‌ی زندگی.
- یهودیان «کانسرواتو، محافظه‌کار» هالاخا را هنجاری و الزام آور می‌دانند، اما آن را مبتنی بر تعابیر خاخام‌ها و مدام در حال تحول می‌دانند.
- یهودیان «رفرم، اصلاح‌گرا» هالاخا را الزام آور نمی‌دانند، و رعایت قوانین آن را به تعابیر فردی مبتنی بر عقلانیت موکول می‌کنند، و بر جنبه‌های اخلاقی مذهب یهود تأکید دارند. این دیدگاه که از اواسط قرن ۱۹ در حال گسترش بوده، بخش وسیعی از یهودیان را به‌ویژه در امریکا، انگلستان و اسرائیل شامل می‌شود، هر چند که با رشد سریع بنیادگرایان یهودی، تعداد یهودیان رفرم رو به کاهش بوده است.
- یهودیان «ریکانسترکشنیست، بازسازی‌گرا»، از اواسط قرن ۱۹ و عمدتاً از دهه ۱۹۴۰ در امریکا به وجود آمد و به الزامی بودن هالاخا باور ندارند و معتقدند که قوانین مذهبی یهود بیانگر تمدنی در حال تحول دائمی است.

از میان این گروه‌ها، به‌ویژه گروه اول، اولترا-ارتدکس یا حردیم‌ها بنیادگرا و در انتظار ظهور مسیح یهودی (ماشیح، هاماشیا) هستند که ملکوت یهودی را بر روی زمین ایجاد کند. اما بنیادگرایان یهودی نیز متنوع‌اند:

- یک گروه بر این باور است که دوران مسیحایی آغاز شده و این ظهور باید با عاملیت انسانی تسریع شود. برای نمونه، حزب مذهبی ملی (ان.آر.پی) یکی از دست‌راستی‌ترین احزاب اسرائیل پیرو این نظریه است.
- اما مکتب دیگر معتقد است که مسیح تنها با اراده‌ی خداوندی هر زمان که لازم بود خواهد آمد، و انسان نمی‌تواند نقشی در تسریع آن داشته باشد. آن‌ها در آغاز مخالف دولت اسرائیل بودند و آن را به رسمیت نمی‌شناختند، اما بعداً به آن پیوستند. اولترا-ارتدکس‌های میزراحی/شرقی نیز که در اسرائیل حزب دست‌راستی «شاس» را ایجاد کرده و در بیشتر دولت‌های ائتلافی حاضر بوده‌اند، از این زمره‌اند.
- اما گروه سومی از بنیادگرایان یهودی هستند که معتقدند هیچ دولت یهودی تا آخرالزمان نمی‌تواند ایجاد شود. این‌ها که به «نتوره کارتا» معروفند، سخت مخالف دولت اسرائیل‌اند و رابطه‌ی خوبی هم با دشمنان اسرائیل دارند - از جمله رابطه‌ی دوستانه‌ای با محمود احمدی‌نژاد داشتند -- و از فلسطینی‌ها هم حمایت می‌کنند. البته بنیادگرایان یهودی ضدصهیونیستی دیگری هم هستند، از جمله ساتمار-حسیدیم که یهودیان رومانیایی‌اند.

بنیادگرایان مسیحی یا صهیونیست‌های مسیحی -- که به روایت انجیل برای مهاجرت یهودیان به سرزمین موعود به عنوان پیش‌شرط بازگشت دوباره‌ی مسیح نقش مهمی قائل‌اند -- از بنیادگرایان یهودی سخت حمایت کرده و می‌کنند. این خود موضوع بسیار مهمی است که در جاهای دیگر به آن پرداخته‌ام و باز خواهم پرداخت.

## ظهور صهیونیسم

در طول قرن‌ها یهودیان پراکنده در کشورهای مختلف جهان که عمدتاً یا تحت سلطه‌ی مسیحیان یا مسلمانان قرار داشتند، با تعابیر مختلف خود از فرهنگ یهود و هالاخا، به‌عنوان یک اقلیت مذهبی نه تنها فرهنگ و مذهب یهود را حفظ کردند بلکه

با تلاش بسیار در عرصه‌های مختلف زندگی اجتماعی، اقتصادی، فلسفی، علمی و هنری جوامع مختلف سهم و نقش عظیمی یافتند، و نوابغ بزرگی را در عرصه‌های مختلف به جهان عرضه کرده‌اند. اما به‌رغم این موفقیت‌ها و بی آن‌که نظیر دیگر مذاهب قصد و تلاشی برای تغییر مذهب دیگران و جلب آن‌ها به یهودیت داشته باشند، به‌عنوان شهروند برابر در این کشورها پذیرفته نشدند.

در اروپای غربی به‌ویژه پس از دوران روشنگری بخش روزافزونی از یهودیان جذب فرهنگ مسلط شده و با جامعه‌ی اروپایی همگون (آسیمیله) می‌شدند، و فرهنگ یهودی تضعیف می‌شد. از سوی دیگر در اروپای شرقی محدودیت‌های بسیاری بر یهودیان تحمیل می‌شد و در بسیاری نقاط وادار به زندگی درون گتوها و محله‌های محصور یهودی شده، و به دلایل گوناگون تحت پیگرد و تعقیب کیفی قرار می‌گرفتند. در بسیاری موارد نیز آزار یهودیان شکل سازمان‌یافته‌تر و رسمی‌تری می‌گرفت و به قتل‌عام و دربه‌داری آن‌ها در «پوگرام»‌ها و شورش‌های ضدیهودی، می‌انجامید که مهم‌ترین نمونه آن‌ها بین سال‌های ۱۸۸۱ تا ۱۹۰۳ در روسیه‌ی تزاری روی داد.

**این دو روند متفاوت، یعنی تضعیف هویت یهودی در جریان جذب به فرهنگ غالب، و نیز آزار و اذیت و سرکوب یهودیان، فکر یافتن یک موطن یهودی برای یهودیان را تقویت کرد.** پاره‌ای مورخان، عامل اول یعنی ازدست‌رفتن هویت یهودی را حتی از عامل دوم در پیدایش ایده‌ی صهیونیسم مهم‌تر قلمداد کرده‌اند، چراکه زندگی در گتوها با همه‌ی مسائل و محدودیت‌هایی که داشت، هویت و فرهنگ یهودی را حفظ می‌کرد. هرچند که اغلب صهیونیست‌ها و بسیاری از مهاجرین از یهودیان اروپای شرقی بودند.

در کشورهای غیراروپایی، به‌ویژه در کشورهای اکثرأ مسلمان، از جمله کشور خودمان، یهودیان به‌رغم نقش بسیار مهم خود در حیات علمی، اقتصادی، فرهنگی و هنری کشور، همیشه به‌عنوان شهروند درجه‌دو تحت ستم بوده‌اند، و با آن‌که قتل‌عام‌هایی مشابه آنچه که در اروپا بر آن‌ها گذشت تجربه نکردند، با این حال نمونه‌های تبعیض و آزار یهودیان در این جوامع کم نبوده و نیست.

ایده‌ی بازگشت به صهیون (عنوانی که تورات به اورشلیم و منطقه به‌مثابه مکان مقدس داده) به دوران اولین تبعید یهودیان در زمان سلطه‌ی بابلی‌ها در قرن ششم قبل از میلاد بازمی‌گردد، و به دوران اخراج مجدد آن‌ها توسط رومی‌ها نیز مربوط می‌شود. در دوران‌های بعدی به‌ویژه زمان سلطه‌ی عثمانی نیز تلاش‌هایی برای بازگشت یهودیان انجام گرفت. در قرن ۱۹ متفکرین یهودی، حتی شخصیت‌های بزرگ سوسیالیست چون موزس هس (از متحدین مارکس در بین‌الملل اول و کسی که انگلس ابتدا تحت تأثیر او به ایده‌ی سوسیالیسم جذب شد، انسانی وارسته که بعداً از سوی مارکس مورد نقد قرار گرفت) احساسات ملی‌گرایانه در میان یهودیان را تقویت می‌کردند.

در ۱۸۹۶ تئودور هرتسل، نویسنده و ژورنالیست اتریشی/مجار که یک سلطنت‌طلب ضدلیبرال بود با انتشار جزوه‌ی دولت یهود نقش بسیار مهمی در جنبش صهیونیستی یافت، و یهودیان به‌ویژه فقیرتر را تشویق به مهاجرت به قلمرو عثمانی و حوزه‌ی فلسطین می‌کرد. او حتی با کُنت ضدیهود روس که مسئول آخرین قتل‌عام یهودیان در روسیه بود نیز وارد مذاکره شده بود که امکان مهاجرت یهودی‌ها را فراهم آورد. او در ۱۸۹۷ اولین کنگره‌ی صهیونیسم را در سویس به‌راه انداخت که نقش بالاترین مرجع سازمانی جنبش صهیونیستی در جهان را برعهده گرفت. (این کنگره بعد از جنگ جهانی دوم به کنگره‌ی جهانی صهیونیسم - WZO - تغییر نام داد، و هم‌اکنون هم از مهم‌ترین تشکل‌های جهانی یهودی است.) در ۱۹۲۹، نیز حَییم وایزمن «اژانس یهود» را برای تشویق و تسهیل مهاجرت یهودیان به فلسطین و جمع‌آوری کمک‌های مالی از سوی یهودیان ثروتمند غیر صهیونیست برای اسکان مهاجرین، ایجاد کرد. بعد از استقرار دولت اسرائیل هدف اصلی این نهاد برنامه‌ریزی و سازماندهی مهاجرت و اسکان مهاجرین یهودی به اسرائیل بود.

با آن که هدف اصلی و نهایی بازگشت به فلسطین بود، مکان‌های مختلفی از اوگاندا در افریقا گرفته تا بخشی از آمریکا برای موطن یهودی در نظر گرفته شد. با تضعیف و سرانجام سقوط امپراطوری عثمانی، که رضایت چندانی به مهاجرت یهودیان نشان نمی‌داد، رهبران صهیونیست با تلاش برای بهبود روابط با امپریالیسم بریتانیا، و



با کمک‌هایی که در جنگ به آن‌ها کرده بودند، حمایت نسبی انگلستان را جلب کردند. اعلامیه‌ی بالفور در ۱۹۱۷ به‌نوعی به این خواست صهیونیست‌ها رسمیت بخشید. مهاجرت فزاینده‌ی یهودیان به فلسطین و خرید زمین، زمینه‌ی درگیری بین آن‌ها و ساکنان عرب فلسطینی را به وجود آورد. اولین شورش بزرگ عرب در ۱۹۱۶ رخ داد، و پس از شروع قیمومیت انگلیس در دهه‌های ۱۹۲۰ و ۱۹۳۰ تکرار شد، که بزرگ‌ترین آن‌ها در ۱۹۳۶ سازماندهی شد و بریتانیا را وادار به اجرای سیاست‌هایی کرد که سرانجام آن طرح تفکیک سرزمین توسط کمیسیون پیل بود که به جزئیات آن در [جای دیگر](#) به آن پرداخته‌ام.

## دو گزینه: آپارتاید یا اخراج

صهیونیست‌ها از آغاز بر این واقعیت واقف بودند که مهاجرت آن‌ها به سرزمینی که مردمان دیگری در آن ساکن‌اند، بدون اعمال زور میسر نخواهد بود. هرتسل، پایه‌گذار صهیونیسم این حرف بی‌پایه در مورد سرزمین فلسطین که «سرزمینی بدون مردم برای مردمی بدون سرزمین» است، را تکرار می‌کرد -- حرفی که در واقع برای اولین بار لرد شافتسبری، کنسول بریتانیا در اورشلیم در ۱۸۹۳ که خود یک بنیادگرای تندرو مسیحی بود، بر زبان راند و بعدها از سوی صهیونیست‌های یهودی تکرار شده و می‌شود. اما هرتسل و دیگران به‌خوبی واقف بودند که این دروغی بیش نبوده.

قبل از مهاجرت‌های اولیه یهودیان در اوایل قرن بیستم، جمعیت این منطقه متشکل بود از حدود ۷۰۰ هزار عرب و ۵۵ هزار یهودی (که اغلب آن‌ها هم غیرصهیونیست و بومی منطقه بودند). در رویارویی با این واقعیت، صهیونیست‌ها دو سیاست را مورد توجه قرار دادند. اول با الهام از افریقای جنوبی، ایجاد جامعه‌ای که یک اقلیت یهودی در یک نظام آپارتاید بر اکثریت غیریهودی منطقه حکومت کند. این سیاست ضمن آن که می‌توانست موطن یهودی را شکل دهد، اما این موطنی می‌بود که در آن اکثریت جمعیت غیریهودی خواهند بود. سیاست دیگر، ضمن شدت بخشیدن به مهاجرت یهودیان به

منطقه، ایجاد زمینه برای اخراج غیر یهودیان از منطقه و تغییر ترکیب جمعیتی آن بود. این سیاستی بود که آگاهانه از همان آغاز در پیش گرفته شد، و بعد با ترکیبی از آپارتاید به پیشرفت.

صهیونیسم البته از همان آغاز جنبش همگنی نبود، و هم گرایش‌های میانه‌رو و هم تندرو داشت. جناح میانه‌رو عمدتاً از یهودیان تحصیل‌کرده‌ی اروپای غربی و شرقی به رهبری حییم وایزمان تشکیل می‌شد، و در مقطع بعدی حزب سیاسی کارگر را تشکیل داد. جناح تندرو عمدتاً از یهودیان اروپای شرقی و میزراحی با سطح پایین‌تر تحصیلی تشکیل می‌شد، و تحت رهبری ولادیمیر زئو جابوتینسکی بود. جابوتینسکی یک مهاجر یهودی روس بود که به دنبال پوگرام ۱۹۰۳ روسیه به جنبش صهیونیستی گرایش یافته بود، او ژورنالیست و سخنور بسیار ماهری بود. در مقاله‌ای معروف نوشت از آن‌جا که فلسطینی‌ها «داوطلبانه» ایجاد دولت یهود را نخواهند پذیرفت، تنها زور یا یک «دیوار آهنین» می‌تواند مقاومت آن‌ها را درهم شکند. جابوتینسکی در جریان جنگ جهانی اول «لژیون یهودی» را برای کمک نظامی به بریتانیا و جلب حمایت آن سازمان داد. در ۱۹۲۳ دلسرد از سیاست‌های وایزمان از جنبش صهیونیستی جدا شد و پس از چندی «حزب رویزیونیست» و نیز جنبش جوانان یهود «بیتار» را پایه‌گذاری کرد. در ایجاد نهادهای نظامی و تروریستی بعدی نیز نقش تعیین‌کننده‌ای داشت. همین دو جناح بعداً بازیگران اصلی سیاست اسرائیل شدند. علاوه بر این‌ها جناح‌های مترقی صهیونیستی از جمله صهیونیسم سوسیالیستی که برابری بین یهودیان و اعراب را تبلیغ می‌کردند نیز وجود داشت. از نظر منطقه‌ای نیز تفاوت‌های زیادی میان یهودیان وجود داشت. برای نمونه در آغاز جنبش صهیونیستی، یهودیان امریکا که از نظر جهان‌بینی و شیوه‌ی زندگی فاصله بسیار زیادی با یهودیان اروپایی داشتند، کم‌ترین گرایش و حمایتی را نسبت به جریان صهیونیسم از خود نشان دادند، و تنها بعد از فاجعه‌ی هولوکاست بود که شروع به حمایت از آن کردند، هر چند که با ایجاد دولت اسرائیل هم چندان گرایشی به مهاجرت به اسرائیل نداشتند. اما همین یهودیان امریکایی بعداً به بزرگ‌ترین حامی اسرائیل بدل شدند، که در نوشته‌ی جداگانه‌ای به آن خواهیم پرداخت.

## ایجاد نهادهای نظامی و تروریستی

با شروع درگیری‌ها بین اعراب ساکن فلسطین و یهودیان مهاجر، صهیونیست‌ها شروع به ایجاد نهادهای دفاعی و نظامی کردند. در سال ۱۹۲۰ سازمان نظامی «هاگانا» زیر رهبری جابوتینسکی ایجاد شد، و بعد نیروی ضربتی و کوماندویی «پالماخ» در پیوند با آن به‌وجود آمد. زمانی که بریتانیا تحت فشار و مخالفت‌ها، مهاجرت‌های یهودیان را کاهش داد، جریانات تندرو یهودی به درگیری با نیروهای انگلیسی پرداختند، و عملیات تروریستی مختلفی بر علیه آن‌ها اجرا کردند. در ۱۹۳۷ «ایرگون»، سازمان تروریستی وابسته به بیتار ایجاد شد، و در ۱۹۳۹ جریان تندروتر «لیهی» از آن جدا شد و عملیات تروریستی بر علیه فلسطینی‌ها و انگلیسی‌ها را شدت بخشید. در هتل معروف کینگ دیوید بمب‌گذاری کردند و صد نفر انگلیسی و عرب را کشتند، و چندین ترور بسیار مهم از جمله قتل یک لرد انگلیسی را سازمان‌دهی کردند. حتی گنت برنادوت سوئدی، که از سوی سازمان ملل مأمور میانجی‌گری بین صهیونیست‌ها و فلسطینی‌ها شده بود، و هم او بود که در جریان جنگ جهانی دوم بسیاری از یهودیان را از اردوگاه‌های نازی نجات داده بود، در ۱۹۴۸ به قتل رساندند. سیاست گروه‌های تروریستی صهیونیست در مورد فلسطینی‌ها، حمله به دهات فلسطینی و کشتن و آواره کردن آن‌ها بود. بزرگ‌ترین این قتل‌عام‌ها در ۱۹۴۷ در جریان جنگ اعراب و اسرائیل در دهکده‌ی دیر یاسین در نزدیکی تل‌آویو اتفاق افتاد که ۲۵۴ فلسطینی قتل‌عام شدند، و با ایجاد ترس با آویزان کردن اجساد کشته‌شدگان، ساکنان بقیه‌ی دهات و شهرها را مجبور به فرار از محله‌های خودشان کردند. حتی بعد از ایجاد اسرائیل این سیاست‌ها ادامه داشت، از جمله قتل‌عام دهکده‌ی قبیّه توسط واحد ۱۰۱ به فرماندهی آریل شارون، و نمونه‌های دیگر.

ظهور فاشیسم و نازیسم در اروپا بزرگ‌ترین ضربه را به یهودیان اروپا زد و جنایات وحشتناک هولوکاست میلیون‌ها یهودی را نابود کرد. همدردی جهانی با یهودیان استقرار دولت اسرائیل و مهاجرت‌های بیشتر یهودیان به منطقه را تسهیل کرد.

به این ترتیب، صهیونیست‌ها -- اعم از آنها که به دلایل مذهبی و باور به وعده‌ی خداوندی، بر مهاجرت به اسرائیل تکیه داشتند، چه آن‌ها که بخاطر حفظ فرهنگ یهودی به دنبال موطن خاص یهودیان بودند، و چه آن‌ها که برای گریز از آزار یهودیان در کشورهای مختلف طرفدار صهیونیسم شدند -- با سازمان‌دهی وسیع یهودیان جهان و با حمایت قدرت‌های بزرگ امپریالیستی، و بنیادگرایان مسیحی کشور اسرائیل را ایجاد کردند.

**با آن‌که از همان آغاز تفاوت‌های سیاسی بین جریان‌ات به اصطلاح میانه‌رو و تندرو صهیونیستی وجود داشت، اما این تفاوت‌ها بیشتر بر سر نحوه‌ی پیشبرد سیاست‌ها بود نه خود سیاست‌ها.** هر دو جریان کوچک‌ترین تردیدی در اجرای تمام‌عیار آرمان‌های صهیونیسم نداشتند. مهم‌ترین سیاست‌های مربوط به جایگزینی جمعیت و تصاحب زمین‌ها، در دوران سلطه‌ی اولیه‌ی میانه‌روها صورت گرفت. با تشکیل دولت اسرائیل در ۱۹۴۸، میانه‌روها و حزب کارگر کاملاً دست بالا را در قدرت دولتی داشتند. اختلافات در عرصه‌های دیگر خود را نشان می‌داد، به‌طوری که با تشکیل دولت اسرائیل، جسد جابوتینسکی که در ۱۹۴۰ در آمریکا درگذشته بود، تا مدتی بعد از پایان دوره نخست‌وزیری بن گوریون در سال ۱۹۶۴ به اسرائیل منتقل نشد؛ در حالی که جسد هر تسلا بلافاصله در ۱۹۴۹ به اسرائیل آورده شد. اختلافات بین صهیونیست‌های سکولار و مذهبی به حدی بود که رهبری اولیه‌ی اسرائیل، بن گوریون، از ترس آن که رهبران مذهبی قوانین هالاخا را مبنای قانون‌گذاری قرار دهند، از قانون اساسی برای اسرائیل صرف‌نظر کرد، و به همین دلیل اسرائیل امروز فاقد قانون اساسی است و به جای آن «قانون پایه» مبنای قانون‌گذاری است.

اختلافات باقی ماند، و با آن‌که میانه‌روها بیشتر و بیشتر به سرعت به راست غلتیدند، اختلافات سیاسی و درگیری‌ها بین جناح‌های صهیونیستی در مراحل بعدی و از زمانی که حزب دست‌راستی لیکود تشکیل شد و در ۱۹۷۷ برای اولین بار دولت تشکیل داد و احزاب مذهبی دست‌راستی هم قدرت بیشتری یافتند، شدت گرفت.

## اجرای دو سیاست مرتبط؛ جایگزینی جمعیت و تصاحب زمین

به اجرا درآوردن سیاست صهیونیستی دو جنبه‌ی مرتبط را به همراه داشت؛ اولی جایگزینی جمعیت، یعنی اخراج ساکنان غیریهودی و اسکان دادن مهاجران یهودی، و دومی تصاحب و تقسیم زمین‌ها.

در جریان جنگ اول (۱۹۴۷-۱۹۴۹) بیش از ۷۰۰ هزار نفر یا ۸۰ درصد فلسطینی‌ها از زمین‌های خود اخراج شدند و یا از ترس آنجا را ترک کردند به این امید که پس از جنگ بازگردند. کتاب‌های تاریخی اسرائیل و به‌طور کلی مورخان غربی در توضیح جنگ اول اعراب/اسرائیل به حمله‌ی مشترک ارتش‌های کشورهای عربی و نیروهای جنگنده‌ی فلسطینی به نیروهای اسرائیلی اشاره دارند. درست است که پس از اعلام نظر سازمان ملل در مورد تفکیک سرزمین، کشورهای تازه تأسیس یافته‌ی عربی مخالف، مصر، سوریه، لبنان، ماورای اردن، عراق و عربستان «نیروی مشترکی» را سازمان‌دهی کردند، اما ترکیب واقعی این نیرو جای تأمل دارد. ارتش مصر عمدتاً در مرزهای خود باقی ماند و بیشتر نگران بحران داخلی سلطنت فاروق بود؛ عربستان سعودی وعده‌ی ۴۰ هزار سرباز داده بود ولی ۷۰۰ سرباز فرستاد؛ و لبنان ۲۰۰۰ سرباز مهم‌ترین و سازمان‌یافته‌ترین نیرو متعلق به ماورای اردن بود که ۱۰ هزار سرباز داشت اما تحت فرمان افسران انگلیسی بود که در عمل وارد جنگ نشدند. ملک عبدالله که به تازگی از سوی انگلیس پادشاه ماورای اردن شده بود، از صهیونیست‌ها وعده گرفته بود که اگر نجنگد، اردن می‌تواند کرانه‌ی باختری رود اردن و اورشلیم شرقی را پس از جنگ در اختیار گیرد، و او نیز چنین کرد و چنین هم شد. (در ۱۹۵۱ یک گروه فلسطینی به جرم این خیانت ملک عبدالله را به قتل رساند). نیروهای عرب انگیزه‌ی چندانی برای جنگ نداشتند و هماهنگی و سازمان‌دهی میان آن‌ها هم درهم ریخته بود. تنها جنگجویان فلسطینی با قاطعیت می‌جنگیدند، اما به‌هیچ‌وجه در سطح آمادگی جنگی و انگیزه‌ی قوی جنگجویان صهیونیست، از جمله نیروهای نظامی هاگانا و پالماخ نبودند. (در جریان جنگ جهانی دوم صهیونیست‌ها یک «بریکاد یهودی» به وجود آوردند و برای شرکت در جنگ به نفع بریتانیا اعلام آمادگی کردند. انگلیسی‌ها چون اعتمادی به آن‌ها نداشتند، آن‌ها را وارد جنگ نکردند و تنها در ماه‌های آخر جنگ به

آنها اجازه دادند که به شکار افسران نازی بپردازند. آنها در مراجعت اسلحه و مهمات فراوانی قاچاق کردند، و با کامیون‌های خود تعداد زیادی از یهودیان بازمانده از جنایت‌های نازی‌ها را به منطقه آوردند.) مجموعه‌ی تشکل‌های دفاعی و نظامی اسرائیلی با سازمان‌دهی منظم و استفاده از بسیاری از تجهیزات جنگی که به‌دست آورده بودند، همراه با گروه‌های تروریستی ایرگون و لیهی و داوطلبان یهودی، به‌سرعت توانستند حمله‌ی فلسطینی‌ها و اعراب را خنثی کنند و علاوه بر حفظ مناطقی که سازمان ملل برای دولت اسرائیل در نظر گرفته بود، به مناطق حساس و استراتژیک بیشتری به‌ویژه در نزدیکی منابع آب رودخانه‌ی اردن حمله کرده و با کشتن یا اخراج ساکنان فلسطینی، این مناطق را تحت کنترل درآورند.

در پایان آخرین نبرد در سال ۱۹۴۹، اسرائیل مرزهای خود را بیش از پنج هزار کیلومتر مربع گسترش داده بود. (مجموعه‌ی زمین‌هایی که سازمان ملل به اسرائیل تخصیص داده بود پانزده هزار و پانصد کیلومتر مربع بود.) در این جریان بیش از ۴۰۰ شهر و ده فلسطینی خالی از سکنه شدند. هم‌زمان تعداد روزافزونی از یهودیان مهاجر از اروپا و آسیا و خاورمیانه وارد می‌شدند و از طریق آژانس یهود و دیگر نهادهای اسرائیلی اسکان داده می‌شدند.

با استقرار دولت اسرائیل، برای تعیین تکلیف شهرها، دهات، و زمین‌های به‌دست آورده، دولت «سیاست زمین» را از طریق یک سلسله مبانی حقوقی مشخص کرد. بین سال‌های ۱۹۴۸ تا ۱۹۶۶، اسرائیل به سه منطقه‌ی نظامی تقسیم شده بود که هر یک تحت فرمان یک فرماندار نظامی قرار داشت. تصاحب کلیه‌ی زمین‌های اشغال‌شده به سه نهاد، یعنی دولت، «آژانس یهود» و «صندوق ملی یهود» واگذار شد، و قوانین متعددی نیز وضع شد:

- «قانون مالکیت غایبین» در سال ۱۹۵۰ اعلام نمود هر فرد عرب که در روی زمین‌اش باقی نمانده، حتی اگر در جای دیگری در اسرائیل باشد، «غایب» محسوب شده و زمین او و سایر پناهندگان دیگر مانند او مصادره و تا تعیین تکلیف نهایی در اختیار یک نهاد متولی واگذار می‌شود. اعرابی که از زمین‌های خود اخراج شده و یا فرار کرده و به خارج از اسرائیل رفته‌اند «غایب» و آنها

- که به‌جای دیگری در داخل اسرائیل رفته «غایبین حاضر» (!) نامیده شدند. سرانجام از تمام این افراد سلب مالکیت شد.
- قبلاً در ۱۹۴۸ براساس ماده‌ی ۱۲۸ «مقررات دفاعی» به فرمانداران نظامی اختیار تام داده شد که هر منطقه و ناحیه‌ای را که صلاح می‌دانستند ممنوعه اعلام کنند و هیچ کس بدون مجوز حق ورود به آن را نداشته باشد. هدف این ماده ممانعت از بازگشت فلسطینی‌ها به دهات خود بود.
  - در ۱۹۴۹ وزارت دفاع این اختیار را قانوناً کسب کرد که هر منطقه‌ای را که لازم می‌بیند «حوزه‌ی امنیتی» تعیین کند و تحت کنترل کامل درآورد. با همین بهانه عملاً تمامی مناطق نزدیک به منابع رودخانه اردن، بحرالطیریه و بحرالمیت حوزه‌ی امنیتی تعیین شد و در انحصار اسرائیل قرار گرفتند.
  - در ۱۹۴۹ «قانون زیر کشت بردن زمین‌های بلااستفاده» امکان مصادره‌ی هر زمینی را که بلااستفاده مانده بود قانوناً فراهم آورد.
  - در ۱۹۴۹ «قانون اضطراری زمین امکان رسمی واگذاری زمین‌های تصاحب‌شده را برای اسکان مهاجرین جدید یهودی تدارک دید.
  - در ۱۹۵۳ «قانون اکتساب و مالکیت زمین» به وزارت دارایی اختیار داد که مالکیت زمین‌های تصاحب‌شده را به دولت منتقل نماید.

از طریق مجموعه‌ی این قوانین، ۷۰ درصد زمین‌های فلسطینی‌ها رسماً تصاحب شد. به این ترتیب در همان مراحل اول هر دو جنبه‌ی سیاست صهیونیستی، یعنی جایگزینی جمعیت (اخراج فلسطینی‌ها و آوردن مهاجرین یهودی)، و سلب مالکیت از فلسطینی‌ها و انتقال زمین‌های آن‌ها به نهادهای اسرائیلی به‌سرعت انجام شد، اما این امر پروژه‌ای ناتمام بود و ادعای وعده‌ی خداوندی می‌بایست هوشیارانه و قاطعانه در مراحل بعدی به شکل فزاینده‌ای به‌موقع اجرا گذاشته شود.

جنگ دوم اعراب/اسرائیل، یا جنگ سوئز در ۱۹۵۶ تأثیر مستقیمی بر تغییر جمعیت و اشغال زمین نداشت. اما در جنگ سوم، جنگ شش روزه‌ی ۱۹۶۷ اسرائیل

با پیش‌دستی و ضربه‌ی غافلگیرکننده ظرف چند ساعت تمام نیروی هوایی مصر (۴۰۰ هواپیمای جنگی) را در فرودگاه‌های مصر بمباران کرد و با کنترل کامل فضا، تانک‌ها و ارتش مصر را نابود کرد و بعد به سراغ سوریه و اردن رفت و آن‌ها را شکست داد و کنترل تمامی کرانه‌ی باختری رود اردن، غزه، صحرای سینا، و بلندی‌های جولان را تضمین کرد، زمین‌های تحت کنترل اسرائیل را هفت برابر نمود، و ۳۸۰ هزار فلسطینی دیگر را اخراج و دربه‌در کرد. این جنگ بزرگ‌ترین دستاورد صهیونیست‌ها بود، به‌ویژه آن‌که تمامی کرانه‌ی باختری را که قشریون یهودی آن را مقر باستانی قوم یهود، ساماریا/جودیا می‌پندارند، و نیز بلندی‌های جولان را که کنترل اسرائیل بر تمامی منابع آبی رود اردن و بحرالطبریّه را تأمین می‌کرد، به دست آورد. مهم‌ترین سیاست صهیونیست‌ها پس از اشغال کرانه‌ی باختری از جمله اورشلیم شرقی (بیت‌المقدس شرقی) ایجاد شهرک‌نشین‌های یهودی و اسکان دادن یهودیان در زمین‌های تازه اشغال‌شده بود. سیاستی که در تمام مراحل بعدی بی‌وقفه دنبال شد و می‌شود.

جنگ چهارم اعراب/اسرائیل، جنگ اکتبر یا جنگ یوم کیپور در ۱۹۷۳، که مصر و سوریه با حمله‌ی غافلگیرکننده موفق شدند اسرائیل را موقتاً تا چندین کیلومتر از مرزهای ۱۹۶۷ عقب برانند -- سیاستی که آمریکا هم با توجه به نزدیکی انورسادات به آمریکا و اخراج شوروی‌ها از مصر خواهان نوعی حفظ آبرو برای جانشین جمال عبدالناصر بود -- تأثیر مستقیم و بلافاصله‌ای بر دو سیاست صهیونیستی (اخراج و تصاحب زمین) نداشت. اما این جنگ زمینه‌ی مذاکرات صلح بین مصر و اسرائیل و بازگرداندن صحرای سینا به مصر را فراهم کرد. جالب آن‌که مذاکرات و توافق کمپ دیوید در ۱۹۷۷، سیاستی بود که رهبری وقت اسرائیل برای حفظ مناطق اشغالی فلسطینی از آن استقبال کرد. در آمریکا جیمی کارتر به قدرت رسیده بود و دولت اسرائیل را سخت تحت فشار قرار داده بود تا برای پس‌دادن مناطق اشغالی با رهبران فلسطین وارد مذاکره شود. رهبری اسرائیل، مناخیم بگین -- همان کسی که رهبر سازمان تروریستی ایرگون در زمان ایجاد اسرائیل بود -- از تندروترین صهیونیست‌ها بود که تحت هیچ شرایطی حاضر به بازگرداندن «حتی یک اینچ» از کرانه‌ی باختری و نوار غزه نبود. اما برای آن‌که از شر فشارهای کارتر نجات یابد، با اشتیاق وارد مذاکرات با مصر و بازگرداندن صحرای سینا شد تا بحث مناطق اشغالی فلسطینی کنار گذاشته



شود؛ در سال ۱۹۷۸ همراه با انور سادات جایزه‌ی صلح نوبل را هم دریافت کرد! با آن که صحرای سینا هم جزیی از وعده‌های خدا بود و به روایت تورات موسی پیامبر هم قوم یهود را با شکافتن دریا از آنجا گذرانده بود، با این حال اهمیت کم‌تری از کرانه‌ی باختری داشت، و مناخیم بگین هم می‌دانست که نمی‌تواند صحرای سینا را برای همیشه حفظ کند.

سیاست اخراج فلسطینی‌ها و تصاحب زمین‌ها ادامه یافت. مبارزات فلسطینی‌ها که در **جای دیگر** به آن پرداخته‌ام، به‌جایی نرسید، انتفاضه‌ی اول زمینه‌های مذاکرات «صلح» را فراهم آورد که به توافق‌های اسلو و پذیرش انتقال بخشی از سرزمین‌های اشغال شده به فلسطینی‌ها انجامید. اما تصرف زمین‌ها و ایجاد شهرک‌های یهودی‌نشین ادامه یافت و هفت شهری که در کرانه‌ی باختری به فلسطینی‌ها واگذار شده بود و نیز دهات فلسطینی در محاصره‌ی این شهرک‌ها و مناطق ممنوعه‌ی اسرائیلی قرار گرفت. اسرائیل در غزه که جریانات بنیادگرای اسلامی که در اصل با کمک خود او رشد کرده بودند، برای مدتی **سیاست دوگانه‌ای** را در قبال غزه و کرانه‌ی باختری در پیش گرفت و سیاست تصاحب سرزمین به تصاحب مرزهای دریایی نیز کشانده شد و منابع کشف شده‌ی گاز طبیعی و نیز منابع ماهی‌گیری فلسطینی‌ها هم مصادره شد. با به‌قدرت رسیدن جریانات افراطی‌تر اسرائیلی، سیاست محدود کردن هرچه بیشتر فضای زندگی فلسطینی‌ها ادامه یافت.

حمله‌ی ۷ اکتبر ۲۰۲۳ حماس و کشتار وحشیانه‌ی افراد غیرنظامی و کودکان و زنان اسرائیلی و گروگان‌گیری‌ها بهترین بهانه را به راست‌ترین و خطرناک‌ترین ترکیب صهیونیستی در قدرت داد تا سیاست‌های خود را بی هیچ پرده‌پوشی و شرمی به‌پیش برد. آنچه که در غزه می‌گذرد چیزی بیش از پیشبرد عریان همان دو سیاست صهیونیستی همیشگی نیست. درگیری تنها در غزه نیز باقی نمانده، و بهترین فرصت به دست صهیونیست‌های تندرو در دولت و در شهرک‌های یهودی داده شده که تعرض رسمی به فلسطینی‌ها در کرانه‌ی باختری و مصادره هر چه بیشتر زمین‌های شان را عملی سازد. و جالب آنکه این صهیونیست‌ها رویداد ویرانگر ۷ اکتبر را بخشی از پیش‌گویی‌های پیامبرانه (پروفسی) و وعده‌های آسمانی اعلام کردند.

## «دیوار آهنین» در برابر اراده‌ی آهنین

این که عاقبت سیاست‌های صهیونیستی چه خواهد بود بستگی به عوامل متعدد داخلی، منطقه‌ای و جهانی دارد، اما آنچه که مسلم است این است که صهیونیست‌ها نخواهند توانست فلسطینی‌ها را از صحنه حذف کنند. درست ۲۰ سال پیش در سال ۲۰۰۳ که شاگردان فلسطینی و اسرائیلی من در درس «جنگ و صلح در خاور میانه» نمایندگان فلسطینی و اسرائیلی مذاکره‌کننده در توافق غیر رسمی ژنو را به دانشگاه یورک دعوت کرده بودند، در یک سخنرانی تحت عنوان «دیوار آهنین در مقابل اراده آهنین»<sup>۳</sup> اشاره کردم که یک بخش از نظریه‌ی جابوتینسکی درست در آمد و «دیوار آهنین» مورد نظرش قدرت اسرائیل را مستقر کرد. اما بخش دیگر نظرش که گویا این دیوار آهنین فلسطینی‌ها را «مأیوس و درمانده» خواهد کرد غلط از آب در آمد و دیوار آهنین او با «اراده‌ی آهنین» فلسطینی‌ها روبرو شد. بی‌تردید این مبارزه ادامه دارد و خواهد داشت. نه تنها فلسطینی‌ها بلکه یهودیان و اسرائیلی‌های مترقی نیز با جریان شبه فاشیستی، ارتجاعی و بنیادگرای حاکم بر اسرائیل مقابله خواهند کرد. واقعیت این است که نیروهای دست‌راستی بنیادگرای افراطی در اسرائیل بر کنار از ضربات وحشتناکی که به فلسطینی‌ها وارد آورده‌اند، بدنامی فراوانی را نیز برای یهودیان به ارمغان آورده و گرایش‌های یهودستیزی را در نقاط مختلف جهان دامن زده‌اند. شک نیست که موقعیت جریان‌های مترقی در هر دو سو بسیار تضعیف شده و مبارزه بر علیه ارتجاع در هر دو سو روزبه‌روز سخت‌تر شده است.

ترکیب عوامل و بازیگران در عرصه‌ی جهانی -- از امپریالیسم امریکا و متحدانش گرفته تا لابی اسرائیل، سازمان‌های دست‌راستی یهودی، بنیادگرایان اوانجلیست، شرکت‌های بزرگ تسلیحاتی، اندیشکده‌های طاق و جفت ارتجاعی، و رسانه‌های عمده در غرب، از یک‌سو، و دولت‌های ارتجاعی عرب و اسلامی از جمله دولت خود گردان فلسطین و بنیادگرایان اسلامی از سوی دیگر -- رویارویی فلسطینی‌های سکولار و ترقی‌خواه را در نا برابرترین رویارویی تاریخ قرار داده است. این موضوع مقاله‌ی بعدی‌ام در مورد فلسطین است.

۱ مکتوب‌شدن کامل کتاب مقدس، که خاخام‌های جماعت‌های یهودی در کشورهای مختلف نقش مهمی در گردآوری و تعبیر و تصحیح آن داشتند، خود چندین قرن طول می‌کشد. یهودیان مصر در دوران سلطه‌ی یونانیان وسیع‌ترین مجموعه را به زبان یونانی ترجمه می‌کنند، که منبای بسیاری نُسخ بعدی قرار می‌گیرد. تنظیم نسخه‌ی نهایی کتاب مقدس با نقطه‌گذاری در قرن دهم میلادی در عراق انجام می‌شود. (در متون اولیه، هنوز نقطه‌گذاری درون و بین جمله‌ها متداول نبود، و تعبیر جملات را به‌مراتب سخت‌تر می‌کرد. همین واقعیت در مورد انجیل مسیحی و دیگر متون مذهبی و غیر مذهبی نیز صادق بود.)

۲ یهودیانی که به فرمان خدا به «ارض موعود» مهاجرت کرده بودند، در جست‌وجوی امکانات بهتر ارض موعود را ترک و به مصر مهاجرت می‌کنند، بسیار پیشرفت می‌کنند و موقعیت‌های مهمی را در امپراتوری مصر به‌دست می‌آورند. اما با به قدرت رسیدن فرعون رامسس دوم موقعیت آن‌ها متزلزل و به بردگی کشانده می‌شوند. موسی پیامبر، قوم یهود را در گذر از صحرای سینا و با شکافتن دریا در جهت بازگشت به ارض موعود هدایت می‌کند، (سفر خروج ۱۴) (البته بین صحرای سینا و کنعان یا اسرائیل امروز دریایی وجود نداشت و ندارد. اگر جنوب شرقی صحرای سینا، یعنی خلیج عقبه در نظر باشد، آن سوی این خلیج عربستان است نه کنعان!) به این ترتیب قوم یهود پس از ۴۰۰ سال از مصر خارج می‌شود، و سر انجام تحت رهبری جاشوا (یوشع) به پشت دروازه‌های اریحا (جریکو) می‌رسند و با فریادهایشان دیوارهای شهر فرو می‌ریزد و ارض موعود فتح می‌شود. درگیری‌ها با دیگر قبایل سامی و با فلیسپینی‌ها ادامه می‌یابد. در ۱۰۴۰ قبل از میلاد با وحدت قبایل یهود پادشاهی اسرائیلی برقرار می‌شود و به‌ویژه در دوران سلیمان رونق فراوانی می‌یابد، و اولین معبد بزرگ در اورشلیم ساخته می‌شود. پس از مرگ سلیمان جنگ داخلی قبایل یهود به تدریج به دو قسمت شمالی و جنوبی (ساماریا و جودیا) می‌انجامد. قدرت‌های منطقه‌ای وارد صحنه می‌شوند، آشوری‌ها منطقه‌ی شمالی و نو- بابلی‌ها منطقه‌ی جنوبی را تحت کنترل درمی‌آورند. اورشلیم و معبد سلیمان تخریب می‌شود، و یهودیان اخراج می‌شوند و به اسارت درمی‌آیند. در این میان، مادها در ایران به قدرت می‌رسند، و در ۵۳۸ قبل از میلاد هخامنشیان تحت رهبری کورش بابلی‌ها را شکست می‌دهد و یهودیان را آزاد می‌کند، آن‌ها را به کنعان بازمی‌گرداند و کمک می‌کند که معبد سلیمان را دوباره بسازند. داریوش هم در حدود ۵۰۰ قبل از میلاد دست به حفر کانال سوئز می‌زند. سال‌ها بعد در ۳۳۱ قبل از میلاد اسکندر مقدونی منطقه را تحت کنترل درمی‌آورد و پس از مرگ زود هنگام‌اش، سلوکیان محدودیت‌های زیادی بر یهودیان تحمیل کردند که سرانجام به شورش مکابیان یهودی در ۱۶۵ قبل از میلاد و برقراری مجدد حکومت یهودی منجر می‌شود. اما به‌زودی اختلافات درونی و رویارویی فرقه‌های یهودی موقعیت آن‌ها را تضعیف می‌کند. با هجوم رومیان و الحاق منطقه به امپراتوری روم از ۲۷ قبل از میلاد، دوران حکومت یهودیان به پایان می‌رسد، و به دنبال شورش بزرگ شدیداً سرکوب و سرانجام از منطقه اخراج می‌شوند. با ظهور مسیحیت و برقراری

---

امپراطوری بیزانس، روم شرقی، از حدود سال ۳۹۵ میلادی منطقه تحت حاکمیت مسیحیان، و با ظهور اسلام، از سال ۶۲۲ تحت کنترل مسلمانان قرار می‌گیرد. بعد جنگ‌های صلیبی، ایوبی‌ها، سلجوقی‌ها، سر انجام از ۱۵۱۷ تا ۱۹۲۱ منطقه تحت سلطه‌ی عثمانی‌ها قرار می‌گیرد. با سقوط و تجزیه‌ی امپراتوری عثمانی، منطقه بین قیمومیت انگلیس و فرانسه تقسیم می‌شود، و سر انجام در ۱۹۴۷ انگلیس مسئله‌ی فلسطین را به سازمان ملل واگذار می‌کند و طرح اکثریت تفکیک سرزمین را پیشنهاد می‌کند، و تشکیل دولت اسرائیل اعلام می‌شود و باقی ماجرا....

در این مسیر طولانی، یهودیان در بخش‌های مختلف جهان پراکنده می‌شوند.

<sup>3</sup> Saeed Rahnema, (2003) "Iron Wall vs Iron Will".